

# چهارشنبه‌سوری

بوته‌افروزی ، قاشق‌زنی ، فالگوش نشینی ،  
بخت‌گشائی و ... در شب آخرین چهارشنبه سال

علی بلوکباشی

بخش کردن ماه به چهار هفته در ایران، از اسلام است و شب و یک‌شنبه و دوشنبه و ... نامیدن روزهای هفته، از زمان رواج آن. شب و واژه‌ای است سامی و در آئین به زبان فارسی و در اصل «شَبَد»<sup>۱</sup>.

منوچهری دامغانی گوید:

به فال نیک به روز مبارک شنبد  
در ایران باستان، سال دوازده ماه بود و ماه سی روز. یک سال ۳۶۰ روز داشت و هر سال ۵ روز و اندی کمتر از یک سال خورشیدی درست. این پنج روز در پایان سال افزوده می‌شد و اندی آن پس از گذشتن هر یک صدویست سال، به صورت یک ماه در آخر دوازده ماه سال. یعنی پس از هر صدویست سال، یک بار سال سیزده ماه داشت. پنج روز «آندرگاه» یا «وَهیجک» یا «گاه» خوانده می‌شد<sup>۲</sup> و بعد در فارسی به «پنج‌دزدیده» و در عربی به «خمس مسترقه» معروف شد.

هر ماه ایرانی نامی از ایزدان و فرشتگان داشت و هر روز از هر ماه هم نامی ویژه خود. فروردین و اردیبهشت و خرداد و امرداد و ... نام ماه‌ها بود. هر مزد و بهمن و اردیبهشت و ... به ترتیب نام روزها<sup>۳</sup>. روزی که نام آن با نام ماهش برابر می‌افتاد آن روز، روز جشن بود و شادمانی، فروردگان، اردیبهشتگان، خردادگان، تیرگان، امردادگان، شهریورگان، مهرگان، آبانگان، آذر جشن، دی جشن، بهمنگان و مردگیران یا مزده گیران جشنهای دوازده گانه سال بود. از جهت برابر افتادن نام ماه با روز. نوروز، سده، جشن نیلوفر، خرم روز، آبریزگان و گاهنبارها و ... هم جشنهای دیگری از گاه شماری کهن بود.

بجز فروردگان - روز فروردین از ماه فروردین<sup>۴</sup> - جشن دیگری نیز به همین نام، به مدت ده روز از بیست و پنجم اسفندماه تا پایان پنج روز «آندرگاه» گرفته می‌شد. ایرانیان در این فروردگان جامه‌های نو می‌پوشیدند و آتش می‌افروختند و به دخمه‌های مردگان و آتشگاهها می‌رفتند و خدای بزرگ، اهورامزدا، رانیایش می‌کردند و می‌پنداشتند که در این دهه، فروردهای

۱ - آقای دکتر محمد مقدم واژه «شنبه» را فارسی و به معنای «نیم شب» دانسته است. برای آگاهی بیشتر نگاه شود به مقاله ایشان تحت عنوان «چهارشنبه‌سوری» در مجله دانشکده ادبیات، شماره ۳، سال ۵۰.  
۲ - نام هر یک از روزهای «آندرگاه» به ترتیب چنین است: «آهتد»، «آشند»، «اسفندارمذ»، «آخستَر»، «وهشت‌وشت».

۳ - نام سی روز ماه ایرانی به ترتیب چنین است: هرمز، بهمن، اردیبهشت، شهریور، اسفندارمذ، خرداد، امرداد، دی به‌آذر، آذر، آبان، خور، ماه، تیر، جوش، دی به مهر، مهر، سروش، رشن، فروردین، بهرام، رام، باد، دی به دین، دین، ارد، اشاد، آسمان، زامیاد، ماراسفند، انیران.

۴ - نوزدهمین روز از فروردین ماه.

(فروهرهای) درگذشتگان از آسمان به زمین فرود می‌آیند و به خانه‌های خود می‌روند.<sup>۵</sup>  
 در دوره اسلامی بیشتر جشنهای باستانی ایران فراموش شد و جشنهایی دیگر جای آنها را  
 گرفت. جشنهایی هم که از دوره باستان بازماند، با گردیدن ایرانیان به دین اسلام و دگرگونی  
 ذوق و اندیشه ایشان، آئین آنها کمابیش رنگ برگرداند و دگرگونیهایی یافت و با آئین‌های  
 غیر ایرانی آمیخت و به صورتی دیگر و گاه زیرنامهایی دیگر آشکار شد.  
 یکی از این گونه جشنها، جشنی است که در شب چهارشنبه آخر سال، پیش از فرارسیدن  
 نوروز و بهار، با مراسمی خاص برگزار می‌شود و به نام «شب چهارشنبه سوری» معروف است.  
 واژه «سور» و «سوری» در ادبیات فارسی به معنای «مهمانی» و «جشن» و رنگ «سرخ»  
 و . . . . . بکار رفته است. ناصر خسرو می‌گوید:

در سور جهان شدم ولیکن      بس لاغر بازگشتم از سور  
 زین سور زمن بسی بتر رفت      اسکندر و اردشیر و شاپور  
 گرتو سوی سور می‌روی رو      روزت خوش باد وسی مشکور  
 مسعود سعد می‌گوید:

وقت گل سوری خیز ای نگار      بر گل سوری می سوری بیار

«سور» در شعر ناصر خسرو، مهمانی و «سوری» در شعر مسعود سعد، سرخ معنی می‌دهد.  
 در گویش امروزی تهران «سور» به معنای «جشن» و «مهمانی» بکار می‌رود. به معنای  
 جشن در «ختنه سوران» و به معنای مهمانی در «سور دادن». در برخی از گویشهای ایرانی نیز  
 چون کردی، «سور» معنی سرخ می‌دهد.

پس به اعتباری می‌توان گفت که چون در شب چهارشنبه آخر سال آتش می‌افروزند و با  
 بوته‌های آتش زده، دل تیره و تار شب را روشن و سرخ فام می‌کنند، از این رو آن شب را «سور»  
 نامیده‌اند. یعنی شب چهارشنبه سرخ‌گین و آتشین. یا اگر «سور» را به معنی جشن بگیریم یعنی  
 چهارشنبه‌ای که با جشن و شادی همراه است.

از دورترین زمان برگزاری این جشن و چگونگی آئین و شیوه قدیمی آن آگاهی بسیار  
 درستی در دست نیست. تنها نوشته کهنی که از این جشن به اشاره نام می‌برد و پیشینه آن را می‌نماید،  
 کتاب «تاریخ بخارا» است.<sup>۶</sup>

این کتاب آنجا که سخن از «خانه‌های پادشاهان که به بخارا بوده» به میان می‌آورد،  
 اشاره به «شب سوری» می‌کند و می‌گوید:

۵ - تهرانیها عقیده دارند که در شبهای جمعه مردگان آزادند، و روح هر يك از آنها به خانه‌های خود  
 بازمی‌گردند. از این رو در شبهای جمعه چراغ خانه را زودتر از شبهای دیگر و پیش از «آفتاب زردی» روشن  
 می‌کنند. همچنین در میان روستائیان و کوه‌نشینان پاره‌ای از نقاط مختلف مازندران جشنی به نام «بیست‌ش»  
 در شب و روز بیست و ششم «نوروزماه» (چهارمین ماه از گاه شماری ویژه مازندرانها که به نام «فرس قدیم»  
 خوانده می‌شود.) برگزار می‌شود که بازمانده جشن باستانی «فروردگان» است. از رسمهای معروف شب بیست و ششم  
 یکی «سو» نهادن (سو: چوبی است که بريك سر آن «جُل» آغشته به نفت یا هر مواد سوختنی دیگر بسته  
 و فروخته‌اند) بر سر مزار درگذشتگان و بر سر چشمه و سقاخانه و مسجد و تکیه و درگاه خانه‌هاست. دیگر یختن  
 شیر برنج یا خوراکیهای دیگر و پخش کردن آن در میان مردم برای آموزش روان مردگان است. از مراسم روز  
 بیست و ششم، رفتن به زیارتگاه و جشن گرفتن و شادی کردن و خیرات برای آموزش اموات است. برای اطلاع  
 از تقویم مخصوص و جشنهای باستانی مازندرانها نگاه کنید به مقاله‌ای از این نویسنده زیر عنوان یادداشتی دربارهٔ:  
 «گاه شماری و چند جشن در مازندران» مجله پیام نوین شماره ۷ - سال ۱۳۴۵.

۶ - این کتاب را ابوبکر محمد بن جعفر نرشی (۳۴۸ - ۲۷۶) در نیمه نخست سده چهارم هجری  
 قمری به زبان عربی و به نام امیر حمید ابومحمد نوح بن نصر سامانی (پادشاهی او ۳۴۳ - ۳۳۱) نوشته است.  
 کتاب نرشی را یک بار ابونصر احمد قبادی در آغاز سده ششم هجری با برداشتن پاره‌ای از مطالب آن و افزودن  
 مطالبی دیگر بر آن به فارسی برگرداند و بار دیگر محمد بن زفر بن عمر این کتاب برگردانده شده را در سال ۵۷۴  
 کوتاه و فشرده کرد و به صورت کتابی درآورد که اکنون در دست است.

«چون امیررشید(عبدالملك بن نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل سامانی) از ستوریافتاد و بمرد، در شب غلامان به سرا اندرآمدند و به غارت مشغول شدند. خاصگان و کنیزان منازعت کردند و سرای را آتش زدند تا همه بسوخت و در وی هرچه ظرایف بود از زرینه و سیمینه همه ناچیز شد، و چنان شد که از بناها اثری نماند. و چون امیر سدید منصور بن نوح به ملك بنشست، اندر ماه شوال سال به سیصد و پنجاه به جوی مولیان، فرمود آن سرایها را دیگر بار عمارت کردند و هرچه هلاک و ضایع شده بود بهتر از آن به حاصل کردند. آنگاه امیر سدید به سرای بنشست. هنوز سال تمام نشده بود که چون شب سوری چنان که عادت قدیم است آتشی عظیم افروختند، پاره‌ای آتش بجست و سقف سرای در گرفت، و دیگر باره جمله سرای بسوخت و امیر سدید هم در شب به جوی مولیان رفت تا هم در آن شب خزینه و دفینه همه را بیرون ببرد»<sup>۷</sup>.

از نوشته تاریخ بخارا چنین برمی آید که در سده چهارم هجری قمری، در ایران جشنی معمول بوده که «شب سوری» نامیده می شده و با آتش افروزی و آتش بازی و شادمانی همراه بوده است و نیز «از عادات قدیم» ایرانیان می بوده. به نظر می رسد که جشنی که هم اکنون در شب آخرین چهارشنبه سال به نام «شب چهارشنبه سوری» برپا می شود دنباله همان جشنی باشد که مؤلف کتاب تاریخ بخارا از آن به «شب سوری» یاد نموده.

**علت برگزاری این جشن در شب چهارشنبه:** عربها روز چهارشنبه هر هفته را مانند روز سیزده هر ماه نحس و بدشگون می دانستند. جاحظ در کتاب «المحاسن والاضداد» به تنگی ونحسی آن اشاره کرده و می نویسد: «والاربعاء یوم ضنك ونحس»<sup>۸</sup> این اعتقاد عربی در زمان حکومت تازیان در ایران، در اندیشه ایرانیان راه یافت و از آن روزگار تا کنون ایرانیان هم مانند عربها چهارشنبه را بدشگون و شوم پنداشته و از آن و بلاهای آن سخت پرهیز می کنند و روزه شادمانی و پایکوبی آورده اند. منوچهری دامغانی می گوید:

چهارشنبه که روز بلاست باده بخور  
به ساتگین می خور تا به عافیت گذرد  
از این رو می توان دریافت که ایرانیان نومسلمان صدر اسلام، برای این که شومی ونحسی چهارشنبه آخر سال را - که از هر چهارشنبه دیگر بدشگون تر بوده است - از خود دور کنند، شب پیش از آن را جشن می گرفتند و آتش می افروختند و به آئین و رسمهای باستانی و ایرانی خود به ترانه خوانی و پایکوبی و دست افشانی می پرداختند. شاید هم برای از میان رفتن و فراموش نشدن آئین «فروردگان» (جشن ده روزه پایان سال) آن را در چنین شبی با مراسم خاص و زیبایی برگزار می کردند<sup>۹</sup>.

**آئین شب چهارشنبه سوری:** در این روزگار آئین شب چهارشنبه سوری در سراسر خاک ایران با شور و شکوهی فراوان و کمابیش با رسم و شیوه ای خاص و یکسان گرفته می شود. در این گفتار جالبترین رسمهای مخصوص این شب را که پاره ای از آنها دیگر ترك یا فراموش شده یاد خواهیم کرد:

**بوته افروزی - پیش از پریدن آفتاب از لب بام خانه ها، هر خانواده بوته های خار و گزنی را که از پیش فراهم کرده اند روی بام یا زمین حیاط خانه، در سه یا پنج یا هفت «گله» کپه می کنند. با پریدن آفتاب و نیم تاریک شدن آسمان، زن و مرد و پیر و جوان گرد هم جمع می آیند و بوته ها را آتش می زنند. در این هنگام از بزرگ تا کوچک هر کدام سه بار از روی بوته های افروخته می پرند و در هر بار چنین می خوانند: «زردی من از تو - سرخی تو از من».**

۷ - تاریخ بخارا، تصحیح مدرس رضوی، چاپ تهران، سال ۱۳۱۷، صفحه ۳۲.

۸ - المحاسن والاضداد، چاپ مصر، صفحه ۲۷۷.

۹ - بعضی از مردم شهرها و دهات ایران جشن چهارشنبه آخر سال را به مختار ثقفی نسبت می دهند و می گویند چون در یک چنین روزی مختار بردشمنان خاندان حسین بن علی پیروز آمد و همه آنها را کشت آن را جشن گرفتند و از آن پس مسلمانان ایران همه ساله شب چهارشنبه آخر سال را به بزرگداشت آن روز جشن می گیرند و شادی می کنند و آتش می افروزند.

بوته‌ها که سوخت و خاکستر شد، زنی خاکستر آن را در «خاک‌انداز» جمع می‌کند و آن را از خانه بیرون می‌برد و در سرچهارراه می‌ریزد. در بازگشت به خانه، در خانه را سخت می‌کوبد. کسی از درون خانه می‌پرسد: کیه؟

او می‌گوید: منم

می‌پرسد: از کجا آمده‌ای؟

می‌گوید: از عروسی

می‌پرسد: چی آورده‌ای؟

می‌گوید: تندرستی.

در این هنگام در خانه را به رویش می‌کشایند و همراه او تندرستی را برای یکسال به درون خانه خود می‌آورند.

**فالگوش‌نشینی** - آسمان که تاریک شد و شناسائی مردم دشوار. زنان و دخترانی که آرزوی شوهر کردن دارند، یا آرزوی زیارت و چیزهای دیگر، نیت می‌کنند و از خانه بیرون می‌روند و در سرراه و گذر مردم یا سرچهارسو می‌ایستند یا می‌نشینند و بی‌آن که شناخته شوند گوش به سخنان رهگذران می‌سپارند.

نیک و بد سخن رهگذران برای فالگوش‌نشینان فال است. اگر نخستین رهگذرانی که از برابر آنها می‌گذرند، سخنان دلنشین و شاد بگویند، برآمدن حاجت و آرزوی خود را حتم می‌دانند. اگر سخنان تلخ و اندوه‌زا بگویند، رسیدن به مراد و آرزوی خود را ممکن نخواهند دانست. **قاشق‌زنی** - زنان و دختران آرزومند و حاجت‌دار، قاشقی با کاسه‌ای مسین برمی‌دارند و شب هنگام در کوچه و «پس‌کوچه» براه می‌افتند. در برابر در هفت خانه خاموش و بی‌سخن، قاشق را پی‌درپی بر کاسه می‌زنند. صاحب خانه که با چنین رسمی آشناست و میداند «قاشق‌زنان» چه می‌خواهند، چیزی در کاسه آنان می‌گذارند. این چیز ممکن است پول باشد یا شیرینی و آجیل و برنج و نیشن یا چیزهای دیگر.

«قاشق‌زنان» اگر در قاشق‌زنی چیزی به دست نیاورند از برآمدن آرزو و حاجت خود ناامید خواهند شد.

**بخت‌گشایی** - تهرانیها برای گشودن بخت دختران «درخانه مانده» «بخت بسته»، در شب چهارشنبه آخر سال کارهایی می‌کردند که سخت به سودمند بودن آنها باور داشتند. مثلاً:  
- پس از بوته‌افروزی، زنی «نیمسوزی» از زیر دیگ پلوی شب چهارشنبه برمی‌داشت و با آن در پی دختر «درخانه مانده» می‌کرد و او را از خانه بیرون می‌راند.  
- پیش از «آفتاب غروب» زنی به دباغخانه می‌رفت و جامی از آب آن برمی‌داشت و بمخانه می‌برد و آن را در «تنگ غروب» روی سردختر «ترشیده» می‌ریخت.

- زنی پیش دامن پیراهن دختر بخت بسته را برمی‌چید و با چاک پائین یقه‌اش با قفلی می‌بست. شب هنگام او را به سرچهارراه می‌برد و می‌ایستادند. دختر خاموش می‌ایستاد و زنی که همراه او بود کلید قفل را به یکی از مردان رهگذر - البته بیشتر مردان جوان - می‌داد و از او می‌خواست تا قفل بسته جامه دختر را باز کند. جوان اگر درخواست زن را می‌پذیرفت و قفل جامه دختر را می‌گشود، به عقیده ایشان بخت دختر باز می‌شد و بخت «گشاینده قفل» بسته.

- تا چندین سال پیش، زنان سیاه‌بخت و دختران بخت بسته برای سفیدبختی و گشایش بخت خود به میدان ارك تهران، که در آن توپی به نام «توپ مروارید»<sup>۱۰</sup> گذاشته شده بود، می‌رفتند و نیت می‌کردند و روی توپ می‌نشستند یا از زیر لوله آن می‌گذشتند. گاهی هم زنان حاجتمند برای رسیدن به مراد و برآمدن آرزو، تکه پارچه‌ای را به توپ «دخیل» می‌بستند.

۱۰ - «توپ مروارید» توپی بود که در سال ۱۲۳۳ هجری قمری به زمان پادشاهی فتحعلی‌شاه قاجار، بوسیله «اسماعیل اصفهانی» ساخته شده بود. این توپ میان مردم تهران به «توپ نادری» هم مشهور بود.

۱ - دختر یا زن بخت بسته برای گشایش بخت خود ، گوشه‌ای از چادر یا دامن یا پیراهن یا چهارقد خود را گره می‌زد و به سر چهارسو یا گذر می‌رفت و می‌ایستاد و از نخستین رهگذری که از برابرش می‌گذشت ، درخواست می‌کرد تا گره جامه‌اش را بگشاید .

- تنگِ غروب شب چهارشنبه سوری دختر یا زن کار بسته و «سیاه‌بخت» ، برای خریدن «کندر» و «وشا» و اسپند به سه دکان رو به قبله می‌رفت . ازدکان اول و دوم این سه چیز را تقاضا می‌کرد ولی تا فروشنده سرگرم آماده کردن آنها می‌شد ، ازدکان بیرون می‌رفت و می‌گریخت . سرانجام کندر و وشا و اسپند را ازدکان سوم می‌خرید و به خانه می‌برد و برای گشودن بخت و کار خود دود می‌کرد .

**کوزه شکنی** - تا چندین سال پیش که در میدان ارک تهران نقاره‌خانه‌ای بود ، زنان تهرانی به آن جا می‌رفتند و کوزه نو و آب ندیده‌ای را از بالای سردنقاره‌خانه به زمین می‌افکندند و می‌شکاندند . زنانی هم که نمی‌توانستند به میدان ارک بروند کوزه را از سر بام خانه خود به زمین می‌انداختند . این زنان چنین می‌پنداشتند که قضا و بلائی را که در کوزه کرده‌اند با دور انداختن و شکاندن آن از میان خواهند برد و برای مدت یکسال قضا و بلا را از خانواده خود دور خواهند کرد .

**فال گرفتن با کوزه** - زنان و دختران جوان گردهم فراهم می‌آمدند و کوزه دهان گشاده کوچکی را در میان خود می‌گذاشتند و هر یک چیزی را به نام خود نشان می‌گذاشتند و در کوزه می‌انداختند . زنی هم چند تکه کاغذ «تاشده» را که به روی هر یک از آنها غزلی از حافظ نوشته شده بود در کوزه می‌افکند . آنگاه دختر نابالغی دست در کوزه می‌کرد و کاغذی را با یکی از نشانه‌ها بیرون می‌آورد . در این هنگام زنی از میان آنها کاغذ را بازمی‌کرد و غزل آن را می‌خواند . معنای این شعر پاسخ نیت و فال دختر یا زنی بود که نشانه‌اش با کاغذ از کوزه بیرون آمده بود .

**باطل کردن سحر و جادو** - برای باطل کردن سحر و جادو از خانه و گشایش کار «قلیاب» یا «قلیاب سرکه»<sup>۱۱</sup> درست می‌کردند و آن را در چهار کنج خانه و اتاق و سردر کوچی می‌پاشیدند و می‌گفتند :

هر کس کرده جادو عادل - من می‌کنم جادو باطل .

**پختن آش ابودردا و آش بیمار** - خانواده‌هایی که بیمار یا حاجتی داشتند برای برآمدن حاجت و بهبود یافتن بیمارشان نذر می‌کردند و در شب چهارشنبه آخر سال «آش ابودردا»<sup>۱۲</sup> و «آش بیمار»<sup>۱۳</sup> می‌پختند و آن را اندکی به بیمار می‌خوراندند و بقیه را هم در میان فقرا پخش می‌کردند .

**گذراندن کودک نحس از زیر نقاره‌خانه** - برای بریده شدن «عش» و «ریسه» کودک شیرخوار و از میان بردن «نحسی» اش ، او را به میدان ارک می‌بردند و سه بار از زیر نقاره‌خانه و لوله توپ مروارید می‌گذراندند . همچنین در کوزه‌ای گندم می‌ریختند و آن را بر زمین می‌زدند و می‌شکاندند تا گندمش روی زمین پخش بشود و پرندگان آن را بخورند .

**تقسیم آجیل چهارشنبه سوری** - زنانی که نذر و نیازی کرده بودند در شب چهارشنبه آخر سال ، آجیلی هفت مغز<sup>۱۴</sup> به نام «آجیل چهارشنبه سوری» ازدکان رو به قبله می‌خریدند و پاک می‌کردند و میان خویش و آشنا پخش می‌کردند و می‌خوردند .

۱۱ - برای درست کردن قلیاب یا قلیاب سرکه ، تکه‌ای از قلیاب خشک را درهاون برنجین می‌انداختند و هفت دختر نابالغ همسایه را فرامی‌خواندند تا آن را بکوبند و با آب یا سرکه بسایند و درهم آمیزند . این هفت دختر در هنگام کوبیدن قلیاب دستهای خود را از میان دوبا درمی‌آوردند .

۱۲ - «آش ابودردا» را مانند آش رشته می‌پختند و تکه‌ای از خمیر را به ریخت مرد و زنی (یعنی ابودردا و زنی) درست می‌کردند و در آش می‌انداختند .

۱۳ - «آش بیمار» یا «آش امام زین‌العابدین» را مانند آشهای معمولی ولی از بار و بنشی که از قاشق زنی به دست آمده ، یا از موادکی که از پول بدست آمده از قاشق زنی فراهم شده بود درست می‌کردند .

۱۴ - هفت مغز : پسته ، فندق ، بادام ، توت خشک ، خرما ، نخودچی و کشمش .